

گردند و بتوانند بدون تشویش و نگرانی خاطر به دنبال کار خود روند. جای تردید نیست که در این مورد، نوشته‌های هرودوت با آنچه فردوسی دربارهٔ کیقباد می‌گوید عیناً مطابقت دارد. * (۶)

شایان توجه است که پیش از محکوم شمردن این شیوه استدلال از طرف منتقدان ورزیده لغت‌دان، خود ملکم عذر تقصیر را خواسته است زیرا به روشنی تمام مینگارد که هیچ استدلالی مشکوک‌تر از آن نیست که بر پایهٔ واژه شناسی استوار باشد؛ با این همه جالب است که چگونه ملکم با دلائلی عقل پسندانه میان نامهایی ناهم‌اند رابطه پیدا میکند و آنها را همبسته میداند. مثلاً وی عقیده دارد که کیقباد و دیوکس یاد شده و آرفزاد^۱ همان پادشاهی که نامش در کتاب یودیت^۲ از بخش‌های مشکوک^۳ تورات آمده است هر سه یکی است و دلائل خود را چنین اقامه می‌کند:

آرفا یا آرفرا^۴ تحریفی از نام فراورتس^۵ همان پساوند « زاد » قدیمی فارسی است، بنابراین می‌توان گفت که آرفزاد همان فرزند یا پسر فراورتس می‌شود. فردوسی در شاهنامه آورده است که کیقباد از اولاد فریدون یا افریدون^۶ بود که این نام شباهت فراوانی به^۷ دارد و پروردور نیست که آرفا یا آرفزاد یاد شده در کتاب یودیت همان کیقباد ایرانیان باشد. * (۷)

اگر این استدلال ملکم را سست بنیان بیابیم مسلماً همین خردمند نمی‌توان از بحث وی دربارهٔ کیقباد و کیخسرو گرفت. به عقیده

- | | |
|--------------|---------------------------|
| 1- Arphaxad | 2- Judith |
| 3- Arphra | 4- Phraortes و Xad یا Zad |
| 5- Aphreodon | 6- Aphra |

ملکم موافق دلائلی چند، تاریخ عهد کیقباد، چنان که فردوسی در شاهنامه آورده است رویدادهای دوران فرمانروایی دو پادشاه را در بر می‌گیرد که نام یکی را یونیان کیاکسارس^۱ و دومی را آستیاس^۲ ضبط کرده‌اند. هرودوت می‌گوید که از این دو، اولی بالیدیه جنگ کرد و قلمرو خویش را تا رود هالیس^۳ (قرالیرماق کنونی) بسط داد و در گرما گرم جنگ میان مادها و لیدیه کسوفی روی داد که آن را طالس ملطی مشهور پیشگوئی کرده بود. از منابع یونانی چندان اطلاعی در بارهٔ استیاگس بدست نمی‌آید؛ همین قدر میدانیم که وی الیات^۴ دختر شاه لیدی را به زنی گرفت و این عروسی هنگامی رخ داد که میان دو پادشاه کار به صلح انجامید.

ملکم می‌گوید که هر چند محققان اشعار فردوسی را در بارهٔ رویدادهای عهد کیقباد کاملاً افسانه می‌پندارند با این همه میتوان از میان سخنان فردوسی مطالبی را بیرون کشید که عیناً با نوشته‌های هرودوت، مورخ یونانی تطبیق کند. نکتهٔ مهمی که فردوسی و هرودوت هر دو در آن اتفاق کلمه دارند لشکر کشی کیقباد به مازندران است. فردوسی گوید که در گرما گرم آن جنگ ناگهان کیقباد و تمامی سربازانش از بینائی محروم شدند. غرض از این نایبائی چیزی جز گرفتن خورشید نیست و به همین روال زندانی شدن کیقباد بهانهٔ شاعرانه‌ای برای وصف دلاوریهای رستم است. به عقیده ملکم در این جنگ بود که مرزهای ایران از سمت مغرب به رود هالیس رسید و اگر نشانی از این رود یا

- | | |
|-------------|-------------|
| 1- Cyaxares | 2- Astyages |
| 3- Halys | 4- Alayttes |

اشاره‌ای از مناطق جغرافیائی واقعی در حماسه ایرانیان نمی‌بینیم به آن دلیل است که نویسندگان ایرانی آن عهد از جغرافیای خارج ایران اطلاع درستی نداشته‌اند. و باز در همین داستان، غرض از عروسی شاهزاده کشور ماد با دختر شاه لیدی همان عروسی کیکاوس با دختر شاه هاماوران و غرض از لشکر کشی به هاماوران محاصره شهر نینوا و هاماور همان پایتخت کشور آشور است. * (۸)

جالب‌ترین بحث ملکم در باره مقایسه میان قهرمانان حماسی ایران و تاریخ پادشاهان نخستین دودمانهای ماد و هخامنشی از دریچه چشم مورخان یونانی، ارتباط با جریان زندگانی و رویدادهای عهد زمامداری کوروش و کیخسرو دارد که ملکم آن دو را شخص واحدی میداند. داستانی که پاره‌ای از نویسندگان یونانی، از آن جمله هرودوت و کزنفون نقل میکنند اجمالاً از این قرار است که آستیاگس، پادشاه ماد، دختر خود را به‌زنی به کامبیسس^۱ (یا کبوجیه) یکی از بزرگان پارس داده بود. آستیاگس شبی در خواب دید که یکی از بستگانش وی را از تاج و تخت محروم کرده است. معبران گفتند که پادشاه ماد باید برای پیشگیری از این مصیبت، نواده خود را بقتل آورد. نوزاد یا کوروش را به وزیر آستیاگس سپردند و وی کوروش را به یکی از شبانان شاه، مردی موسوم به مهرداد سپرد تا نهانی بیجانیش کند؛ اما چون همسر مهرداد شفاعت کرد شبان مزبور کوروش را به خاک پارس فرستاد و چون آن شاهزاده بزرگ شد بازگشت و سلسله مادی را برانداخت و پادشاهی هخامنشی را بنیاد نهاد. ملکم پس از آن که به تفصیل از این جریان یاد میکند در

1- Cambyses

تجزیه و تحلیل نهائی از مقایسه جزئیات نوشته‌های مورخان ایرانی بویژه شاهنامه فردوسی با تواریخ یونانی باین نتیجه میرسد که کوروش جز کیخسرو و شخص دیگری نمیتواند باشد. جالب آنکه به عقیده مشیرالدوله، از محققان بزرگ عهد اخیر ایران، نیز میان روایت کزنفون و داستانهای باستانی ایران در باره کیخسرو شباهت‌های فراوانی وجود دارد. * (۹)

با این نحوه استدلال، جان ملکم، موافق روایات هرودت و کزنفون جزئیات زندگی و رویدادهای عهدیه را از پادشاهان هخامنشی ایران را با آنچه در شاهنامه آمده است برابر می‌نهد و ثابت می‌کند که گشتاسب همان داریوش همیس تاسپ^۱ و پسرش اسفندیار همان خشایارشا^۲ داراب اول داریوش نوئوس^۳ و بالاخره داراب دوم همان کسی است که یونانیان وی را داریوش کودومانوس^۴ خوانده‌اند. اگر آنچه تاکنون در باره کوششهای ملکم برای تعیین شخصیت پادشاهان ایران باستان گفته‌ایم گواه درستی بر عمق اطلاعات وی نباشد مسلماً تحقیقی را که آن خاورشناس علاقمند درباره سازمانهای لشکری و کشوری ایران عهد هخامنشی و دادگستری و رعیت پروری نخستین پادشاهان آن دودمان، به ویژه کوروش و داریوش کرده است باید سرمشق اهل تتبع و دانش پژوهان خارجی بشمار آورد.

پیش از آن که از شعر دوستی ملکم سخن بگوییم و به سفر نامه و خلاصه مشاهداتش در ایران اشاره کنیم بی‌مناسبت نیست یادآور شویم

1- Darius Hystaspes

2- Xerxes

3- Darius Nothus

4- D. Codomanus

که وی در باره مرگ کوروش (که بصورت معمائی تاریخی بر جا مانده است) نظری قطعی و خرد پسندانه ابراز داشته است. هرودت میگوید در باره فوت کوروش داستانهایی فراوانی شنیده بود. وی آنچه را که به حقیقت نزدیکتر دیده است این سان بیان می کند: چون پایداری ماساژتها، یکی از تیره‌های اقوام سکائی در برابر کوروش به درازا کشید پادشاه ایران برای شکست آن قوم متجاوز تدبیری اندیشید. وی به سپاهیان خویش دستور داد که مقدار زیادی خوراک و شراب بر جا نهاده عقب نشینی کنند. ماساژتها، چنانکه عادت اقوام وحشی بود، پیش تاخته به افراط خوردند و آشامیدند و چون خواب بر آنها چیره شد لشکریان پارسی بازگشته تیغ در میان ایشان نهادند. در این جنگ بسیاری از ماساژتها کشته شدند و پسر ملکه ایشان اسیر گردید. ملکه ماساژتها **تومیریس**^۱ به کوروش پیغام داد که تو به حيله پسر مرا اسیر کرده‌ای، او را رها کن و از خاک ما بیرون رو، وگرنه سوگند به آفتاب که ترا از خون آشامی سیر کنم. طبق روایت هرودت در جنگی که میان کوروش و سپاهیان **تومیریس** روی داد کوروش کشته شد و بیشتر سربازان پارسی به هلاکت رسید. * (۱۰)

نظر سایر مورخان در این باره باهم اختلافاتی دارد: از آن جمله **لوسین**، مورخ رومی عقیده دارد که کوروش از غصه تباهاکاریهای پسر بزرگش درگذشت * (۱۱) **کتزیاس** مورخ یونانی و **پزشک اردشیر**، درگذشت کوروش را پس از غلبه وی بر اقوام سکائی میدانند و مدعی است که پادشاه ایران پس از بخش کردن کشور خود سه روز در بستر بود

و سپس درگذشت. **کز نفون** معتقد است * (۱۲) که کوروش به اجل طبیعی درگذشت و گفته‌های استرابون شباهت بدروایت هرودت دارد با این تفاوت که استرابون نتیجه جنگ با ساکاها را غلبه و پیروزی کوروش میدانند.

ملکم پس از مقابله این گفته‌های ضد و نقیض و تجزیه و تحلیل آرای مورخان مثل محقق بزرگ ما مشیرالدوله، نوشته‌های کز نفون را بی‌اساس میدانند و عقیده دارد که چون کز نفون در نوشتن تاریخ ایران بیشتر روی سخنش با یونانیان بوده است خواسته است کوروش را سقر اطمانند در بستر نزع گذارد و در بازپسین لحظات، از زبان پادشاه ایران نصایح و اندرزهای حکیمانه‌ای را گوشزد یونانیان بوالهوس و غافل نماید. اما به عقیده ملکم کوروش، چنانکه هرودت گفته است در جنگ با ماساژتها کشته شد، و چون ایرانیان نمی‌خواستند یا نمی‌توانستند مرگ چنان دلآوری را بپذیرند و کوروش محبوب خود را مرده پندارند افسانه‌های مختلفی ساختند و همین داستانهایی ساختگی بود که تدریجاً بدست پاره‌ای از نویسندگان یونانی افتاد. * (۱۳)

ملکم به شعر فارسی علاقه شدیدی داشت و به همین سبب در میان نوشته‌هایش کرا را به آثار مهم‌ترین سراینندگان فارسی زبان اشاره کرده است. مطالعه دقیق شاهنامه وی را مجاب ساخته بود که فردوسی آن شاعر حماسه‌سرای بزرگ ایران از هر جهت به هومر حماسه‌سرای مشهور یونانی شباهت دارد، مزیت شاهنامه بر او دیسه هومر آن است که اشخاص اساطیری شاهنامه یا قهرمانان حماسه ملی ایران بمراتب زنده‌تر و بهتر از دلاوران داستانهایی حماسه پرداز یونانی‌اند. پس از فردوسی ملکم در

میان نوشته‌های خویش از زیبایی و لطافت کلام حافظ * (۱۴) از واقع بینی و سخنان حکیمانه سعدی و از صفا و روانی اشعار جامی مکرر سخن می‌گوید و برای دست یافتن به رموز تصوف خواندن تذکره‌الاولیای عطار، گفتارهای شیخ عبدالقادر گیلانی، کلیات سعدی، مثنوی و دیوان شمس، جامی، دیوان حافظ و مناجات‌های خواجه عبدالله انصاری را توصیه می‌کند. در خلال چند ماهی که خود ملکم در ۱۲۱۵ هـ. ناگزیر به ماندن در کرمانشاه و از مصاحبت آقا محمدعلی مجتهد بر خوردار گردید آشنائی دقیق و ریشه‌داری نسبت به آراء و عقاید صوفیان ایران پیدا کرد. تا آن جاکه میدانیم وی نخستین خاورشناسی است که به تفصیل درباره فرقه‌های مختلف اهل تصوف و از آن جمله کمالیه و وصالیه سخن گفته است. نوشته‌های جان ملکم در این باب به حدی دقیق، مبسوط و جالب است که پاره‌ای از نویسندگان به غلط وی را عاشق و مقتون عقاید صوفیه دانسته‌اند.

یکسال پس از انتشار کتاب «تاریخ ایران» دانشگاه آگسفورد برای بزرگداشت آن مرد محقق به‌وی درجه دکترای افتخاری داد؛ اما ملکم بقرار که آینه خویش را در هند به‌گروگان نهاده بود بسن چهل و شش مجدداً ترك یار و دیار گفته به‌عزم هند حرکت کرد. این بار دوران اقامت وی در هندوستان تقریباً شش سال بطول انجامید؛ اما در طول این مدت و هنگام بازگشتش با انگلستان همچنان به کار تحقیق و نویسندگی سرگرم بود. کتاب دیگری زیر عنوان خلاصه‌ای از خاطرات ایران^۱ در دو مجلد بسال ۱۸۲۷ م. (۱۲۴۳ هـ.) منتشر گردید.

خلاصه‌ای از خاطرات ایران، چنان‌که از عنوانش پیداست شرح پاره‌ای از جالب‌ترین رویدادها، اشخاص و شهرهائی است که ژنرال جان ملکم در اثنای مأموریت‌های سه‌گانه خود در ایران دیده است. در این کتاب ملکم با سبک روان و بی‌پیرایه‌ای بسیاری از خصوصیات اخلاقی مردم و بنیادهای اجتماعی ایران عهد فتحعلیشاه را از تشریفات درباری و رسمی گرفته تا عروسی و طلاق يك يك تشریح می‌کند. خط سیر وی از بمبئی و مسقط و بوشهر آغاز می‌شود و داستان سفرش به کوهستان‌های کردستان و ناحیه اردلان ختم می‌گردد. در طول این سفر خواننده با خصوصیات و ویژگی‌های جغرافیائی بسیاری از نواحی مانند دره کازرون، دشت ارژن، مادر سلیمان، اقلید، اصفهان، نطنز، کاشان، قم، تهران، تبریز، سلطانیه و بالاخره کردستان آشنا می‌شود. به علاوه نوشته‌های ملکم درباره اخلاق و رفتار پاره‌ای از شخصیت‌های مهم ایران در نیمه سده سیزدهم هجری به‌ویژه محمد رضاخان بیات‌حاکم فارس، حاجی ابراهیم خان وزیر و شاهزاده عباس میرزای نایب‌السلطنه برای محقق که خواهان نگارش تاریخ اجتماعی آن عهد باشد سند گرانبها و مغتنی است. * (۱۵)

در سال ۱۸۳۰ میلادی که دوره خدمت ملکم به‌عنوان فرماندار بمبئی به پایان رسیده بود وی برای آخرین بار هندوستان را ترك گفت. از هنگام ورود ملکم به انگلستان در آن سال تا بیش از سه سال بعد که در سی‌ام ماه مه ۱۸۳۳ بر اثر عوارض انفلوآنزا و سکت قلبی درگذشت همچنان سرگرم نگارش و فعالیت‌های پارلمانی بود و هم چنان‌که در مسائل تاریخی‌شان داده بود در رشته سیاسی نیز نبوغ خویش را به‌منصه

منابع و توضیحات فصل پنجم

- ۱- برای آگاهی به متن این دو پیمان ن . ک . به کتاب
Life and Correspondence of Sir John Malcolm. by John
William Kaye. 2 vols. London 1856 vol 1 - P116, 513-25.
- ۲- نقل از تاریخ ایران تألیف ملکم لندن ۱۸۱۵ صفحه ۹ جلد اول .
- ۳- جان مکدانالد کنیر (به کسر اول بر وزن پنیر) مشاور امور سیاسی
ژنرال ملکم مؤلف نخستین کتاب جغرافیای ایران است . مؤلف
این کتاب در تاریخ ۱۸۰۰ میلادی در ایران سفر کرده و مشاهدات
خود را در جغرافیای مفصل خویش آورده است ن . ک . به جغرافیای
تاریخی گیلان، مازندران و آذربایجان، تألیف ابوالقاسم طاهری
صفحه‌های ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳ . همچنین جغرافیای تاریخی خراسان
از همین مؤلف صفحه‌های ۲۹ تا ۳۳، ۳۸، ۳۹، ۹۷، ۹۸، ۱۰۵ .
- ۴- جلد اول تاریخ ایران، تألیف ملکم صفحه‌های ۲۱۰ تا ۲۱۲ .
- ۵- همان کتاب و همان جلد صفحه ۲۱۴ ، [
- ۶- ن . ک . به تاریخ هرودت . چاپ بلو Bela جلد اول صفحه ۱۵۹ .
- ۷- تاریخ ایران ملکم جلد اول صفحه ۲۱۷ .
- ۸- همان کتاب و همان جلد صفحه‌های ۲۱۸ و ۲۱۹ .
- ۹- ن . ک . به تاریخ ایران باستان . تألیف مشیرالدوله جلد دوم
صفحه ۴۶۹ چاپ جیبی ۱۳۴۴ تهران .
- ۱۰- تاریخ هرودت . کتاب اول بند ۲۱۰ تا ۲۱۲ .
- ۱۱- جلد اول تاریخ ملکم صفحه ۲۲۳ .
- ۱۲- ن . ک . به کزنفون . مجموعه آثار وی . کتاب هشتم فصل هفتم .
- ۱۳- تاریخ ایران تألیف ملکم جلد اول صفحه ۲۲۳ .
- ۱۴- ن . ک . به جلد دوم کتاب ملکم زیر عنوان
Sketches In Persia. by Sir J. Malcolm, 2 vols
London 1827 .
صفحه‌های ۹۲ تا ۱۰۲ .
- ۱۵- برای آگاهی به احوال محمد رضا خان بیات ن . ک . به فصل هفتم
آن کتاب در جلد اول صفحه‌های ۹۵ تا ۱۰۰ . همچنین برای
آگاهی بر احوال حاجی ابراهیم خان وزیر ن . ک . به فصل
۱۷ و ۱۸ جلد دوم . برای اطلاع از نظر ملکم درباره عباس میرزا
ن . ک . به صفحه‌های ۱۶۶ تا ۱۷۰ جلد دوم همان کتاب .

ظهور رسانید . نامه‌هایی که میان وی و ادبای عهد، از آن جمله دوستش
سر والتر اسکات^۱ داستان پرداز مشهور اسکاتلندی رد و بدل شده است
نموداری از عشق و پشتکار خستگی ناپذیر این سر باز شجاع، مورخ دقیق
و ایران شناس ژرف بین است . احاطه وی را بر مسائل سیاسی و بین‌المللی
باید از خلال نوشته‌هایش به ویژه «نامه‌ای به دوک ولینگتون» درباره
اوضاع هندو کتاب ناتمامش در ترجمه احوال کلایو^۲ بنیادگذار امپراطوری
انگلیس در هندوستان، درک کرد . نشان قدردانی و حق شناسی از زحماتش
پیکره‌ای سنگی در گوشه کلیسای اعظم وست‌مینستر وستون یادبودی در
زاد بومش، اسکاتلند است که دو سال پس از مرگ ملکم به همت دوستان
و دوستان ازش برپا گردید .

فصل نهم

گلبرگهائی از خاک نیشابور

در بیان احوال ادوارد فیتزجرالد و پیشگامان ترجمه

رباعیات خیام

فراغ تحصیل از کمبریج - نامه های فیتزجرالد - ترجمه از اسپانیائی و یونانی - آشنائی با ادبیات و عرفان ایران - نظر فیتزجرالد در باره عطار - ترجمه سلمان دابسان - آغاز ترجمه رباعی ها - روش ترجمان و دشواریهای کار - شهرت ناگهانی رباعیات - چاپ دوم - ترجمه هرون الن - در شناخت واقعی شاعر - تشکیل باشگاه خیام - درگذشت فیتزجرالد - وین فیلدور و ریچارد لوگالی - دنباله روان فیتزجرالد .

۱۸۸۳ - ۱۸۰۹

بسال ۱۸۰۹ میلادی (۱۲۲۴ هـ) هنگامی که تازه ملکم از نخستین مأموریت خویش در ایران بازگشته و در صدد تهیه و تألیف تاریخ ایران برآمده بود؛ و ویلیام اوزلی چهل و دو ساله اوقات را بخواندن و ترجمه آثار ادبی ایران میگذرانید، در گوشه ای از روستای شهرستان سافوک^۱، در دامان خانواده دهقان متمکنی، کودکی قدم به عرصه وجود نهاد که مقدر بود رباعیات خیام را در میان انگلیسی زبانان از دوست داشتنی ترین اشعار جهان سازد .

زندگی ادوارد فیتزجرالد^۲ خالی از آن بلند پروازیها، کشمکشها و ماجراهائی است که به سرگذشت ژنرال جان ملکم رنگ و رونق بخشیده است . از مطالعه دقیق جزئیات زندگی مترجم نامدار رباعیات خیام آنچه بر صفحه ضمیر پژوهنده نقش می بندد تصویر مرد

1- Suffolk

2- Edward Fitzgerald

گوشه‌گیری است که بیشتر دوران زندگی‌اش را در شهرستان سافوک گذراند، جز اقامت کوتاهی در فرانسه سال ۱۸۳۵، هرگز زادبوم خویش را ترک نگفت، بسادگی زندگی میکرد، خوراکش بسیار ساده بود، طبعی ظریف و احساساتی داشت، از شهرت طلبی، گزافه‌گوئی و عشق بمال دنیا در وجودش اثری دیده نمی‌شد و مهمتر از همه مردی به غایت فروتن و گشاده دست بود.

بزرگترین موهبت خداداد در زندگی فیتز جرالده، استقلال و بی‌نیاز بودن از مادیات بود. پس از آن که در بیست و یک سالگی بدریافت درجه علمی از دانشگاه کمبریج نایل آمد (۱۸۲۰ م.) تصمیم گرفت به گوشه‌ملکی که پدر و مادرش در نزدیکی دهکده وودبریج^۱ داشتند پناه برد و از محل درآمد آن ملک گذران کند. در پرتو این آسایش خاطر و غنای طبع بود که فیتز جرالده توانست مدت نیم قرن پس از فراغت از تحصیل پایه‌ای از بهترین آثار سخن‌سرایان ایران و یونان را به قالب کلام موزون انگلیسی ریزد و نام برخی از شاعران ناشناس بیگانه را در میان انگلیسی‌زبانان جهان جاویدان سازد. از خلال نامه‌هایی که وی در عرض ده ساله ۱۸۳۱ و ۱۸۴۰ بدوستان نزدیک خود نوشته است رضایت مطلق از زندگی ساده روستائی می‌تراود. از آن جمله در بهار سال ۱۸۳۹ م. فیتز جرالده بدوست دیرینه‌اش جان الن^۲ یادآور میشود که خداوند را سپاسگزار است زیرا می‌تواند همه‌روز، در زیر انوار جانفزای آفتاب فروردین، بر روی نیمکتی در میان باغچه‌اش دراز بکشد و در حالی که از بوی خوش گلپای بهاری و طراوت رستنی‌ها لذت می‌برد در محیطی

1- Woodbridge

2- John Allen

این سان آرام اوقات را بخواندن ترجمه احوال امپراتور روم نرو، اثر تاسیست^۱ بگذرانند، با لقمه نانی جوین و تکه‌ای پنیر سد جوع کند، و آخر روز را سواره به تفریح در دامان طبیعت سرگرم باشد. * (۱)

اما همه نامه‌های فیتز جرالده داستان آسودگی خیال و مستی از گلپای بهاری در روزهای آفتابی و درخشان نیست. وی مانند هر موجود فانی، اندوه و دلهره خویش را با دوستان در میان نهاده است. در عین حال که فیتز جرالده آن درویش واقعی در گوشه خلوتی دور از هیاهوی شهر و غوغای اجتماع اوقات شبانروز خود را بمطالعه، ترجمه، تفکر، نقاشی و سواری می‌گذراند زندگی بی‌پیرایه خود را خالی از اندوه نمیدید. بزرگی طبع و پهنای افق دیدش را از آنجا میتوان درک کرد که غم و اندوه را چاشنی زندگی دانسته است و در خلال نامه‌هایی چند بدوستان نزدیک خویش خاطر نشان ساخته است که آسایش مطلق، زندگی را کدر و خالی از رونق میکند و آدمی را نابهنگام بورطه نیستی میکشاند. * (۲) آنچه بار اندوه زندگی را سبک می‌سازد دوری‌گزیدن از غوغای اجتماع و هم‌آغوش طبیعت شدن است. به گفته اسپدینگ^۲ یکی از دوستان نزدیک فیتز جرالده، وی در محیط اطرافش جز به هوای آزاد و رستنی‌ها توجهی نداشت و خوشبختی را غنیمت شمردن دمی در چنین محیطی میدید. با این همه نباید پنداشت که فیتز جرالده، آن درویش گوشه‌گیر و قانع بدون رفیق می‌زیست. جالب است که دوستان وی تعلق به کلیه قشرهای طبقات اجتماع داشتند. قایق بانی که بیشتر روزهای هفته او را به گردش در روی رودخانه میبرد، ماهیگیرانی که در

1- Tacitus

2- Spedding

نزدیکی زادبوم وی میزیستند، روستائینی که پهلوی کلبه وی بکارسرگرم بودند و بالاخره شاعران و نویسندگان نامدار عهد همگی از دوستان ادوارد فیتزجرالد بودند.

آلفرد تنی سون^۱ شاعر نامدار درباری عهد ملکه ویکتوریا و تاگری^۲ داستان پرداز چیره دست آن عهد، هر دو در کالج ترینیتی کمبریج با فیتزجرالد همدوره و همکلاس بودند و توماس کارلایل^۳ فیلسوف بزرگ عهد ویکتوریا بعداً به جرگه آنان پیوست. این رفیقان شفیق مرتباً بدور هم جمع میشدند، در محیطی خالی از ریا لیبی به باده تر میکردند، اشعاری که سروده بودند برای یکدیگر میخواندند و از بحث در پیرامون مطالب ادبی لذت میبردند. وصفی که فیتزجرالد در نامه‌های خویش از مجالس انس با حضور این گونه دوستان دانشمند بر جانهاده است بی اختیار خواننده را مجذوب و فریفته میسازد چه از خلال نوشته‌های وی میتوان بخوبی به بسیاری از ممیزات اخلاقی بزرگترین نویسندگان انگلیسی عهد ویکتوریا پی برد.

با آن که ادوارد فیتزجرالد هفتاد و چهار سال عمر کرد بیشتر آثار ادبیش تعلق بدوران ده ساله ۱۸۵۰ و ۱۸۵۹ میلادی دارد. نخستین اثر وی ترجمه آزادی از شش درام کالدرون^۴ شاعر اسپانیایی بود که به سال ۱۸۵۳ در لندن منتشر گردید. * (۳) روش وی در ترجمه این درامها آن بود که ضمن پیروی از اصل درصدد برانگیختن همان احساسی در ذهن خواننده بر آید که غرض کالدرون بوده است. به سخن دیگر امیدوار

1- Alfred Tennyson

2- Thackeray

3- Thomas Carlyle

4- Calderon

بود که در ترجمه خویش آفریننده همان احساس لذت بخشی باشد که نویسنده اصلی در زبان خود، به نیروی جادوی کلام آفریده بود. اما روش فیتزجرالد مورد پسند منقدان بی دانش و بی انصاف قرار نگرفت و نوشته‌های طنز آمیز آنها چنان مترجم آثار کالدرون را رنجیده خاطر ساخت که تا مدت‌ها دیگر دست بقلم نبرد و سرانجام که درام آگاممنون^۱ اثر درام نویس شهیر یونانی ایسخیلوس^۲ و دو قطعه از نمایش نامه‌های سوفکل^۳ شاعر یونانی را ترجمه کرد همگی را به امضای مستعاری به چاپ رسانید.

آشنائی فیتزجرالد با زبان و ادبیات فارسی به تشویق دوستش پروفیسور کاول^۴ استاد زبان سانسکریت در دانشگاه کمبریج صورت گرفت. کاول که خود دلباخته آثار سخن سرایان ایران بود و از قریحه و ذوق فیتزجرالد آگاهی داشت تدریجاً دوستش را بسوی گنجینه‌درهای بی‌همتای ادبیات ایران رهنمون شد. نظری به نامه‌هایی که میان آن دو دوست رد و بدل گردیده است نموداری از عشق شدید آنها، به ویژه فیتزجرالد نسبت به ادب و عرفان ایران است. از نکته‌های جالبی که فیتزجرالد در نخستین نامه‌هایش خطاب به پروفیسور کاول نگاشته است چنین برمی آید که با همه علاقه و اشتیاقی که به اشعار مولوی، جلال‌الدین رومی داشته هرگز به خود جرأت ترجمه دفترهای پنجگانه مثنوی و یا غزل‌های دیوان شمس تبریزی را نداده است. از طرف دیگر جو تر حافظ را به دنیای انگلیسی زبان معرفی کرده بود، و فیتزجرالد بخوبی میدانست

1- Agamemnon

2- Aeschylus

3- Sophocles

4- Pro. Cowell

که آن شاعر شیرین سخن شیراز با انتخاب خوش آهنگ ترین کلمات و ریختن ظریف ترین افکار بقالب نظم، ترجمه آثار خود را بدیگر زبانهای عالم غیر ممکن ساخته بود.

غور و ژرفکوی در دریای حکمت و عرفان ایران تدریجاً فیتزجرالد را به گرانته مقصود رسانید. وی آرای فلسفی عطار را همانند عقاید جامی و مولوی دید و چون جامی و عطار هر دو چکیده حکمت خود را در قالب دو داستان **سلامان و ابسال** و **منطق الطیر** آورده بودند ترجمه آنها را آسانتر و فهم مردم مغرب زمین را برای پذیرش آنها آماده تر دید. فیتزجرالد پاره‌ای از داستانهای عطار را بمراتب لطیف تر و عالی تر از داستانهای سایر عارفان سخن سرای ایران یافت و معتقد بود که شاید عطار از نظر نیروی تخیل نتواند به پای جامی و از لحاظ معنی و ژرفای سخن به پای جلال‌الدین رومی* (۴) برسد؛ اما چون شیوه نظم و سبک نگارشش بمراتب ساده تر از مولوی و جامی بوده است اشعارش آسانتر به قالب ترجمه درمی آید و بهتر از سخنان آن دو شاعر نامسدار در دل خواننده غیر ایرانی می‌نشیند. به همین سبب فیتزجرالد ابتدا در سال ۱۸۵۶ برای نمایاندن قدرت تخیل جامی به ترجمه سلامان و ابسال دست زد و سپس برای تکمیل کار خویش خلاصه‌ای از داستان منطق الطیر را بنام **پارلمان پرندگان** برشته نظم کشید. از غرائب تصادفها آن که هرگز مردم عهد فیتزجرالد و دوره های بعدی به ارزش واقعی کار وی در ترجمه سلامان و ابسال جامی و منطق الطیر عطار پی نبردند و فراوانند محققانی که امروزه به هنر فیتزجرالد خستوشده‌اند و کوششهایش را در ترجمه رباعیات خیام می‌ستایند؛ اما از زحمات چند سائله وی در ترجمه

اشعار جامی و عطار یا اطلاعاتی ندارند و یا از آنها یادی نمی‌کنند. باتمام رنجی که فیتزجرالد در بر گردانیدن اشعار جامی و عطار به زبان مادریش برده بود هرگز طبع حساس و ظریف خویش را راضی نمیدید، و مسائل مهمی که همواره ذهن آن مرد متفکر را بخود مشغول میداشت حل نشده بر جای مانده بود؛ اما همین که به پایمردی دوستش پروفیسور کاول به کهن‌سالترین نسخه دست نبشته رباعیات خیام در کتابخانه بادلیان^۱ اگسفورد دسترسی پیدا کرد دردنیای جدیدی را بروی خویش گشاده یافت.

فیتزجرالد در اندک مدتی بادقت، جدیت و شکیبائی تمام از روی آن مجموعه سوادى تهیه کرده با خود بگوشه خلوت سافوک برد. در میان آن محیط باصفا و ساکت روستائی بود که فیتزجرالد میان عقاید خیام و خودش از هر جهت همانندی دید و دریافت که رباعیات خیام ترجمان واقعی شکنجه‌های جانکاه این جهانی، طنین آرمانهای به‌ثمر نرسیده و آوازه‌های خفه شده در حلقوم، دردها، دلهره‌ها، امیدواریه‌ها و نومیدی‌های آدمیزاده است که از آغاز آفرینش خود را بامعمای زندگی و معمای بزرگتر مرگ مواجه دیده، و چکیده حیرت و حسرت خود را به قالب این رباعی ریخته است:

در دایره‌ای کامدن و رفتن ماست؛

آن را نه بدایت نه نهایت پیداست،

کس می‌زند دمی درین عالم راست،

کین آمدن از کجا و رفتن به کجاست!

گرچه ترجمه رباعیات برگزیده که تعداد آنها به هفتاد و پنج میرسد آنقدرها به درازا نکشید چاپ و انتشار آنها در حدود دو سال به تأخیر افتاد. این تأخیر هر چند برای مترجم عالیمقدار طاقت فرسا بود بسود ترجمه اش تمام شد زیرا در خلال این دو سال مرتباً به حک و اصلاح و پرداخت نهائی سرگرم بود. ظاهراً در این دوره از عمر، به ویژه سالهای ۱۸۵۷ و ۱۸۵۸ ذهن فیتزجرالد به هیچ چیز جز رباعیات مشغول نبوده است. در نامه‌ای که وی بتاريخ ۱۸۵۷ م. خطاب به دوستش کاول نوشته است با شور و شوق تمام از همانندی افکار و عقاید خیام و خودش سخن میراند، جسارت ورزیده در درك سخنان حکیم نیشابوری خود را ژرف بین تر از معلمش کاول میدانند * (۵) و یادآور میشود که در دوران اقامت چند ماهه اش در ایالت بد فور^۱ از خواندن همه چیز الا رباعیات خیام صرف نظر کرده بود. در این نامه فیتزجرالد از آمدن فصل خزان و پژمرده شدن گلپای سرخ بد فور^۲ شیر^۲ که یادآور پرپر شدن گلپای سرخ نیشابور، زادگاه خیام دوست داشتنی بود ناله سر میدهد و به گفته خودش فقط کلام خیام را مرهم دل ریش میداند:

می خور که بزیر گل بسی خواهی خفت:

بی مونس و بی رفیق و بی همدم و جفت.

زنهار بکس مگو تو این راز نهفت:

هر لاله که پژمرد نخواهد بشکفت.

نامه‌ای که فیتزجرالد سال بعد به کاول نوشته است حاوی جزئیات

1- Bedford

2- Bedfordshire

روش ترجمه وی و دشواریهای آن است که برای چاپ و انتشار آن دیده است در این نامه فیتزجرالد شرح میدهد که ترجمه رباعیات خیام را نزد مدیر مجله فریزر^۱ از ارجمندترین مجلات ادبی کشور فرستاده و چون مدتی است اثری از چاپ آن رباعیات ندیده است گویا مدیر مجله یاد شده آنها را نپسندیده باشد. در این نامه، فیتزجرالد نوشته بود که هر چند ترجمه وی از اصل فارسی رباعیات بدور است مسلماً کاول تصدیق خواهد کرد که نزدیک بودن معنی و همانندی فکر جبران این نقص را میکند. از آنجا که فیتزجرالد، به گفته خودش بسیاری از ابیات اصلی را گرفته و در هم ریخته بود، میدانست که با این روش دست به ترکیب سادگی و لطف کلام زده است که خود از مهمترین ویژگیهای رباعیات خیام بود. احساسات فیتزجرالد، چنان که از خلال این نامه ها هویداست داستان عجیبی مالا مال از ترس و امیدواری است. ترس فیتزجرالد از آن بود که مبادا مردم کتاب دوست و شعر خوان عهد و یکتوریا بر اثر اغوا و تحریک گروهی جانماز آب کش افکار بلند پایه عمر خیام را مشتئ سخنان زننده و کفرآمیز بدانند و این گونه سانسور عمومی، ناشران را از چاپ ترجمه آن اشعار باز دارد. از طرف دیگر فیتزجرالد امیدوار بود که بتواند با این افکار نو روزه‌ای به دنیای تاریک پر تعصب عهد خویش بگشاید. فراموش نکنیم که آرای جدید و انقلابی داروین و فلسفه بقای اصلح درست در همان سالی انتشار می یافت که فیتزجرالد به انتشار ترجمه رباعیات خیام دست زده بود. در چنین عهدی، بر رغم تعصب مذهبی و زهد خشک، کاملاً امکان داشت که آرای ریاضی دانی

1- Fraser, S Magazine

شاعر و دانشمندی ده‌ری که نزدیک به نهصد سال پیش بت‌های عقاید جبری و تهی از منطق فقیهان عهد خویش را شکسته و با هر گونه عقیده‌ای خرافی به ستیز برخاسته بود مردم انگلستان را مفتون و مجذوب سازد. بهر تقدیر در همان عهدی که با انتشار عقاید داروین طبیعی‌دان انگلیسی طشت اعتبار « اشرف مخلوقات » از بام افتاده بود خوانندگان ترجمه رباعیات ناگهان باشگفتی تمام متوجه شدند که بیش از هفت سده و نیم قبل از داروین، چسان حکیم سخن‌سرای نیشابوری زندگی آدمیزاده را تشریح کرده بود:

يك قطره آب بود و با دریا شد ،

يك ذره خاک و با زمین یکتا شد .

آمد شدن تو اندر این عالم چیست

آمد مگسی پدید و ناپیدا شد !

چون بیش از یکسال نسخه دست نبشته ترجمه رباعیات در کشوی میز ناشر مجله ادبی فریزر خاک خورد فیتزجرالد که از انتشار آن بکلی نا امید گردیده بود بناچار بطور خصوصی در صدد چاپ آن برآمد (۶)* یکی دوبار حتی وی خیال داشت که در ترجمه پاره‌ای از رباعیات دست برد و بقول خودش « بعضی از رباعیهای کفرآمیز را که ممکن بود در نظر قاطبه مردم زننده باشد » از قلم بیندازد؛ اما ظاهراً از این کار صرف نظر کرد و ترجمه خود را بهمان سان که دوست داشت سرانجام به چاپخانه سپرد. در طی نامه‌ای بتاريخ ۱۸۵۹ فیتزجرالد ناراحتی‌های درونی خویش را درین باره برای پروفیسور کاول شرح داده است. در این نامه

وی مینگارد که اگر از او سؤال کنند بچه علت با انتشار اشعاری دست می‌زند که خریداری ندارد از عهده جواب بر نخواهد آمد (۷)* . اگر نویسنده‌ای در تهیه اثری نهایت درجه کوشش کند و اعتقاد راسخ داشته باشد که ثمرهٔ رنج‌هایش، هر چند ناقص باشد، از دسترنج همگنانش به مراتب بهتر است، در آن صورت منتهای آرزویش جز انتشار نوشته‌هایش چیز دیگری نیست (۸)* . وی اطمینان قاطع داشت که کمتر کسی مانند او بر سر ترجمه خیام یا اثر همانندی زحمت کشیده بود و میدانست که اگر ترجمه‌اش موبمو مطابق اصل نبود دست کم افکار بلند و تخیلات ظریف خیام را چنان در قالب شعر انگلیسی ریخته بود که خواندن آنها به خوانندهٔ انگلیسی زبان همان اثری را می‌بخشید که اصل رباعیات، شور در دل ایرانی با ذوق می‌انداخت .

از نخستین نسخه‌های چاپ شده ترجمه رباعیات خیام، فیتزجرالد پاره‌ای را بین دوستان نزدیک خویش پخش کرد و باقی را که ظاهراً در حدود دو‌یست عدد بود نزد کواریتچ^۱ یکی از ناشران سرشناس راسته کتاب فروشان لندن برای فروش به امانت نهاد. ناشر مزبور در آغاز بهای هر نسخه را پنج شیلینگ تعیین کرد؛ اما چون دید کسی طالب خرید آن مجموعهٔ اشعار نیست بهای هر نسخه را به یک شیلینگ، سپس شش پنس و بالاخره به یک پنس یا پیشیز تقلیل داد. در خلال یک هفته چشم سه تن از بزرگان عالم ادب انگلیس: ریچارد برتون^۲ خاورشناس مشهور، سوین‌بورن^۳ و روزنی^۴ دو تن از شاعران نامدار آن عهد بر ترجمه

1- Quaritch

2- Richard Burton

3- Swinburne

4- Rossetti

رباعیات خیام افتاد. همین که سوین بورن از خلال اشعار آبدار فیتزجرالد به عمق فکر و زیبایی تخیل خیام پی برد مانند کسی که در گرانبهای را یافته باشد بیدرنگ بسراغ مریدیث^۱ شاعر، داستان پرداز و منقد مشهور آن عصر شتافت. مریدیث جزئیات آن ملاقات را ضبط کرده است. وی شرح میدهد که چگونه سوین بورن در حالی که کتابچه‌ای با جلدی قهوه‌ای رنگ در دست گرفته بود، بی‌اعتنا به آن که خوراک بر سفره سرد میشد، به اصرار تمام قطعاتی از آن ترجمه را با صدائی غرامیخواند و سپس سکوت مختصری می‌کرد تا واکنش مریدیث را دریابد.

نقدی صحیح و ستایشی درخور زحمت مترجم بزودی مایه پیچیدن آوازه شهرت ترجمه رباعیات خیام در میان صاحبان ذوق گردید. رغبت علاقمندان به خرید مجموعه رباعیات چندان زیاد بود که در اندک مدتی بهای همان جزوه‌ای که به یک پول سیاه خریدار نداشت از یک لیره طلا تجاوز کرد. اما فیتزجرالد آن دانشمند فروتن و درویش گوشه‌گیر که به آرزوی دیرینه‌اش نایل شده بود هرگز از روی نمودن خورشید اقبال غره نگردید. هر کس بجای وی میبود با شتاب تمام در صدد تجدید چاپ رباعیات برمی‌آمد؛ اما فیتزجرالد که حتی از درج نام خود بر روی نخستین چاپ مجموعه رباعیات صرف نظر کرده بود دوباره در عین شکیبائی به مقابله دو نسخه موجود از رباعیات و اصلاح ریزه کاریهای در اشعار خود سرگرم شد.

چنان که پیشتر اشاره شد اساس ترجمه فیتزجرالد نسخه دست‌نوشته‌ای بود که در کتابخانه بادلیان دانشگاه آگسفورد نگهداری میشد.

این نسخه که در سال ۸۶۵ ه. در شیراز نوشته شده اصلاً تعلق به مجموعه کتابهای خطی ویلیام اوزلی و فقط ۱۵۸ رباعی دارد. هنگام تجدید چاپ ترجمه رباعیات فیتزجرالد، نسخه بادلیان آگسفورد را دقیقاً با رونویسی از نسخه کهنسال دیگری که در کتابخانه انجمن آسیائی کلکته موجود بود مقایسه کرد* (۹) و با تعجب متوجه شد که آن نسخه ۵۱۶ رباعی دارد! در مقدمه‌ای که وی برای چاپهای بعدی ترجمه رباعیات نوشته‌است خاطر نشان می‌سازد که یافتن رباعیات اصیل را در این مجموعه‌ها و نظایر آنها تا چه اندازه دشوار یافته‌است. از یک طرف کاول مدعی بوده‌است که چون نسخه دست‌نوشته کتابخانه بادلیان قدیمی‌ترین نسخه موجود است لذا نمیتوان بیش از ۱۵۸ رباعی به خیام نسبت داد، از طرف دیگر به گفته فیتزجرالد* (۱۰)، در همان عهد پژوهنده ارجمند آلمانی فن‌ها^۱ مدعی بود که نسخه دست‌نوشته متعلق به وی در حدود ۲۰۰ رباعی داشت و حال آن که فهرست دکتر اسپرنگر^۲ نسخه دست‌نوشته‌ای متعلق به کتابخانه لکنهو را صاحب چهارصد رباعی میدانست!* (۱۱)

از میان چنین کلاف سردرگمی، فیتزجرالد ۲۶ رباعی دیگر انتخاب و ترجمه کرد و پس از پرداخت نهائی جملگی را نزد ناشر فرستاد. چاپ دوم رباعیات که اساس چاپهای بعدی* (۱۲) تا به امروز قرار گرفته در سال ۱۸۶۹ با نام و مقدمه فیتزجرالد منتشر گردید. او وارد هر ون آلن^۳ که یکی از منقدان با ذوق و فارسی دان بود پس از مرگ فیتزجرالد عکس نسخه دست‌نوشته رباعیات کتابخانه بادلیان را بهمراهی

1- Von Hammer

2- Dr. Sprenger

3- Heron - Allen

ترجمه فیتزجرالد و ترجمه دقیقی از يك يك رباعی ها بسال ۱۸۹۸ در لندن انتشار داد (۱۳)* . هرون آلن در مقدمه جامع و فاضلانۀ خود نشان داد که از میان رباعی های انگلیسی فیتزجرالد چهل ونه رباعی ، ترجمه دقیق و نغزی از اصل بوده است ، چهل و چهار رباعی را مترجم با قریحه انگلیسی از ترکیب ابیات مختلف و یا رباعیهای متفاوت ساخته ، دو رباعی را ظاهراً با الهام از فکر خیام بدون پیروی از اصلی به شعر درآورده ، دو رباعی را از تأثیر خواندن غزلهای حافظ و دوتای دیگر در نتیجه ترجمه منطق الطیر عطار ساخته و بالاخره مایه دو رباعی دیگر را از متن فرانسوی نیکلا^۱ (کنسول دولت فرانسه در شهر رشت) گرفته است . آن چه مایه شگفتی میشود داوری صحیح فیتزجرالد در تمیز اشعار فارسی منسوب به خیام است و جای خوشوقتی است که دست کم یکی از محققان ژرف بین ما قضاوت مترجم انگلیسی رباعیات را بر مراتب مهمتر از بیشتر شرح حالاتی دانسته است که در کتابهای قدیمی راجع به خیام درج کرده اند* (۱۴) . اگر نیکلا مترجم فرانسوی رباعیات خیام در قضاوت عجله و خیام را به غلط شاعری صوفی مسلک قلمداد کرده بود از نوشته های فیتزجرالد بخوبی آشکار میشود که وی روشن بینانه خیام واقعی، آن فیلسوف دهری و حکیم مادی را شناخته بود و بدون ترس شاعر ایرانی را به همان سان معرفی میکرد . * (۱۵)

انتشار چاپ دوم رباعیات و دیباچه فیتزجرالد که مبنی بر نوشته های پروفیسور کاول بود برای نخستین بار خیام ، شاعر ایرانی را به مردم انگلستان شناسانید. همچنانکه شهرت خیام و محبوبیت ترجمه رباعیات

افزونتر شد ناشر آن مجموعه درصدد تهیه چاپ سوم و چهارم برآمد . تا سال ۱۹۰۰ میلادی ترجمه رباعیات خیام بحدی در انگلستان هواخواه و خریدار پیدا کرده بود که پس از کتاب مقدس و آثار شکسپیر یکی از پر فروش ترین آثار ادبی زبان انگلیسی محسوب میشد . باتشکیل باشگاه خیام (که هنوز بشکل محفل ادبی برقرار مانده است) مرکزی برای گرد آمدن شاعران جوان بدور هم و کنگاش درباره فلسفه خیام ، وادیات بطور کلی ، بوجود آمد که در تکوین و تکامل شیوه نوپردازی انگلیس مؤثر بود . سلسله جنبان این نهضت ادبی بزرگ که سالهای آخر عمر را « دورانی تاریک و اندوهبار » میدید سرانجام در چهاردهم ماه ژوئن ۱۸۸۳ از جهان درگذشت . شاید ترجمان سوز درون پیر مرد کافور موئی که زندگی خود را پس از هفتاد و چهار سالگی به پیشیزی نمی شمرد ، و در بازپسین سالهای عمر درسوگ دوستان رفته خود را باغم هم عهد میدید این رباعی خیام باشد که می فرماید :

چون حاصل آدمی در این جای دو در

جز درد دل و دادن جان نیست دگر ،

خرم دل آنکه يك نفس زنده نبود ،

و آسوده کسی که خود نژاد از مادر

برشمردن نام يك يك دانشمندان و شاعران انگلیسی زبان که به تقلید از ادوارد فیتزجرالد ، پس از درگذشت آن شاعر عالیمقدار دست به ترجمه رباعیات خیام زدند خود کتابی مفصل خواهد شد . غرض مادر

این واپسین گفتار اشاره بنام برخی از آنهاست تا اهمیت واقعی کار فیتز جرال را نشان داده باشیم.

یکسال پس از مرگ فیتزجرالد شاعری خاورشناس بنام ئی. اچ. وین فیلد، که از کارگزاران حکومت بنگاله بود دومین ترجمه انگلیسی رباعیات خیام را منتشر ساخت. وین فیلد که از آغاز جوانی با زبان و ادبیات فارسی آشنائی داشت کار ترجمه را با برگردانیدن برخی از ابیات مثنوی مولوی، نوابیح جامی و گلشن راز محمود شبستری شروع کرد و چون از میزان عشق و علاقه عمومی به رباعیات خیام آگاهی یافت مصمم گردید ترجمه‌های دقیق‌تر و فصیح‌تر از ترجمه فیتزجرالد در دسترس علاقمندان بگذارد. خود وی از آغاز کار به دشواریهای ترجمه رباعیات، بویژه پس از انتشار ترجمه حریف واقف بود، و به همین سبب کراراً در محافل ادبی کلکته می‌گفت که هر کس بدنبال فیتزجرالد روان شود مشکلات فراوانی را بیجان خواهد خرید.

مهمترین کار وین فیلد انتخاب رباعی‌هایی بود که منقدان از آن خیام دانسته بودند. در خلال ده سال فترت بین انتشار چاپ اول و چاپ دوم رباعیات فیتزجرالد چه در لندن و چه در هندوستان نسخه‌های دست‌نوشته فراوانی پیدا شده بود که جمعی از مقایسه این نسخه‌ها، به سلیقه خود مجموعه‌ای از «رباعیات اصیل» خیام را تهیه دیده بودند. وین فیلد پس از بررسی این گونه نسخه‌های جدید و قدیم سرانجام ۲۶۷ رباعی را برگزید و یک‌یک آنها را به روشی ترجمه کرد که می‌پنداشت از نظر وزن، انتخاب معادل‌ها و معنی همانند اصل فارسی است. میتوان گفت که وین فیلد در کار

خود موفق بود؛ اما صاحبان سخن و منقدان چیره دست انگلیسی سده بیستم میلادی هیچیک اشعار وین فیلد را از لحاظ موسیقی کلام، قوت، لطافت و روانی، همسنگ اشعار فیتزجرالد ندانسته‌اند و همگی به حکم الفضل للمتقدم مدعی شده‌اند که اگر فیتزجرالدی قدم به عرصه وجود نمی‌نهاد وین فیلد و پیروان وی هرگز بفکر رباعیات خیام نمی‌افتادند. *۱۶ در ۱۸۹۷ م. یعنی چهارده سال پس از درگذشت فیتزجرالد یکی دیگر از سخن‌سرایان چیره‌دست انگلیس ریچارد لوگالی بن ۱ از راه تفنن درصدد برآمد تمامی ترجمه رباعیات موجود را بدقت بخواند و بدون توجه به اصل، آنها را مجدداً برشته‌نظم کند. لوگالی بن که بعدها همین روش را در باره غزل‌های حافظ پیش گرفت برعکس فیتزجرالد و وین فیلد و هر ورن‌الن هیچ فارسی نمیدانست و فقط از طریق ترجمه‌های دیگران میخواست نقشی از مفاهیم اصلی را در قالب شعر لطیف و روان انگلیسی بریزد.

چنانکه خود لوگالی بن بعدها در مورد ترجمه غزل‌های حافظ گفت معتقد بود که ساختن این گونه اشعار بمراتب بر سواس مترجم در پیروی از اصل رجحان دارد. همین روش سبب گردیده است که گاهی یک رباعی فیتزجرالد در ترجمه آزاد لوگالی بن مبدل به سه رباعی پی‌درپی گردد و مفاهیم و استعارات شاعرانه بدون ضرورت تکرار شود.

در تجزیه و تحلیل نهائی، به جرأت میتوان گفت که ریچارد لوگالی بن نیز نتوانست بر فرق قله‌ای که ادوارد فیتزجرالد مسخر ساخته بود گام نهد؛ اما بهر حال اگر فروتنی وی را با گستاخی برخی از مترجمان خیام

در دوره معاصر مقایسه کنیم به عظمت مقام و علو طبع آن شاعر خوش قریحه خستو خواهیم شد، چه لوگالی بن هر رباعی را در واقع گلبرگی از گلپای سرخ نیشابور دانسته بود و معتقد بود که فیتز جرالد از گردآوری صد گلبرگ زیبا به افسون کلام خویش گل سرخی صدر برگ ساخت، وین فیلد به سلیقه خویش گلبرگهای دیگری بر آن مجموعه افزود و گل سرخ نیشابور را به طرز متفاوت بر عاشقان نیشابور عرضه داشت، اما خود وی چون گلبرگ هائی رنگ پریده در بوستان ادب یافت در بغش آمد آنها را بدست باد فراموشی بسپارد و مشام جان گروهی را با روایح خویش معطر نسازد.

از ترجمه های این دو شاعر انگلیسی که بگذریم بنام چند تن دیگر بر میخوریم که اشعار آنان در خلال دهه آخر سده نوزدهم و نخستین دهه سده بیستم میلادی در دنیای انگلیسی زبان انتشار یافت، دوران بسیار کوتاهی آثارشان در محافل ادبی ورد زبانها بود، و سپس به طاق فراموشی سپرده شد. از آن جمله: ترجمه ئی. ای. جانسون^۱ (۱۸۸۷ م.) ج. ال. گارنر^۲ (۱۸۸۸ م.) ج. اچ مکارتی^۳ (۱۸۸۹ م.) جان پین^۴ (۱۸۹۸ م.) اف. یورک پاول^۵ (۱۹۰۱ م.) آر. دبلیو. ویتنی^۶ (۱۹۰۳ م.) جی. رو^۷ (۱۹۰۷ م.) الکس راجر^۸ (۱۹۱۰ م.) و برخی دیگر که محقق پرکار انگلیسی ای. جی. پاتر^۹ در کتاب خویش (۱۹۲۹ م.)

1 - E. A. Johnson

2 - J. L. Garner

3 - J. H. McCarthy

4 - John Payne

5 - F. York-

Powell

6 - R. W. Whitney

7 - G. Roe

8 - Alex Rogers

9 - A. G. Potter

به تفصیل از آنان یاد کرده است.

در پایان سخن ناگفته نماند که بر رنم کوششهای بیابنی مترجمان یاد شده، درست سی سال پس از درگذشت ادوارد فیتز جرالد، هنگامی که گلپای نورسیده اجتماع انگلیس دسته دسته عازم میدان جنگ ۱۹۱۴ بودند هنوز بیاتی از ترجمه وی بر سر زبانها جاری و ترانه های خیام در بن سنگرهای مارن^۱ و سوم^۲ بهترین مرهم دلپای ریش بود.

منابع و توضیحات فصل ششم

۱ - ن . ك . به نامه های ادوارد فیتز جerald . جلد اول . صفحه های ۶۳ و ۶۴ . لندن ، ۱۹۰۲ . مشخصات کتاب از این قرار است :

Letters and Literary Remains of Edward Fitzgerald . 2 Vols. London 1902

۲- همان کتاب ، جلد نخست ، صفحه ۶۸ در نامه ای خطاب به برنارد بارتون Bernard Barton .

۳- این شش درام محتویات جلد پنجم آثار ادبی وی را تشکیل می دهد .
۴- کتاب نامه های فیتز جerald . جلد دوم صفحه های ۵۳ و ۵۴ و همچنین ۵۵ و ۵۹ . نامه های خطاب به کاول .

۵- همان کتاب - جلد دوم ، صفحه ۸۹ .

۶- همان کتاب ، همان جلد ، صفحه ۹۶ .

۷- همان کتاب ، همان جلد ، صفحه ۱۰۰ .

۸- همان کتاب و همان جلد ، صفحه های ۹۱ تا ۹۴ .

۹- نسخه کلکته به شماره ۱۵۴۸ در کتابخانه انجمن شاهی آسیائی بنگاله نگهداری می شود .

۱۰- ن . ك . به مقدمه در معرفی آثار خیام ، صفحه ۱۲ از جلد هفتم مجموعه آثار فیتز جerald چاپ لندن ۱۹۰۳ میلادی .

۱۱- ن . ك . به توضیحات مؤلف در پایان کتاب .

۱۲- در عهد خود فیتز جerald رباعیات چهار بار بچاپ رسید . اول در

۱۸۵۹ . دوم در ۱۸۶۸ . سوم در ۱۸۷۲ و چهارم در ۱۸۷۹ میلادی .

۱۳- ن . ك . به صفحه های یازده تا سیزده کتاب :

Edward Fitzgerald and Rubayat by Edward Heron-Allen London 1899.

۱۴- ن . ك . به مقدمه صادق هدایت برترانه های خیام . صفحه ۷

تهران ۱۳۱۳ .

۱۵- نسخه نیکلاکه مورد استفاده مابوده است چاپ ۱۸۶۷ پاریس است

ن . ك . به مقدمه J. B. Nicola . وهم چنین جلد هفتم آثار فیتز جerald صفحه های ۵۱ تا ۵۶ چاپ لندن ۱۹۰۳ .

۱۶- ن . ك . به مقاله پروفیسور آربری در مجله روزگارانو صفحه ۴۰

جلد چهارم ، شماره چهارم ، سال ۱۹۴۵ .

کتابنامه رباعیات خیام

درین کتابنامه که بر اساس کتابنامه ای تألیف آمبروز جورج پاتر Ambrose George Potter تدوین شده است قطع نظر از آن چه پیشتر گفتیم کوشیده ایم تا از بیشتر ترجمه هایی که در خلال تقریباً دوسده گذشته به زبان انگلیسی صورت گرفته است یاد کنیم . گفتنی است که از کتابنامه آمبروز جورج پاتر نخستین بار در سال ۱۹۲۹ میلادی در لندن فقط سیصد نسخه به چاپ رسید که اکنون بکلی نایاب است .

پاتر نزدیک به نیم سده پیش به خوانندگان خویش یاد آور شده بود که تا پایان سومین دهه سده بیستم میلادی رباعیات خیام دست کم یکصد و شصت و چهار بار به همت ناشران مختلف در داخل انگلستان منتشر شده بود و به طور کلی تعداد چاپها و ترجمه های گوناگون رباعیات خیام در جهان از رقم يك هزار و سیصد و هشت نیز تجاوز می کرد . ازدقت و پشتکار آن دانش پژوه همین بس که علاوه بر دادن همه گونه اطلاعات

درباره ترجمه‌های خیام به زبانهای مختلف از تمام نسخه‌های دست‌نویسته و خطی همه موزه‌های جهان و نیز چاپهای سنگی رباعیات خیام به زبان فارسی نام می‌برد. ما درین کتابنامه که صرفاً به ترجمه‌های انگلیسی اختصاص دارد تا آن جا که ممکن بوده است کوشیده ایم تا تاریخ چاپ و تعداد رباعی‌های ترجمه شده را يك يك برشمیریم. در هر موردی که تعداد رباعی‌های ترجمه شده معلوم نبوده است زیر ستون مربوط خط کشیده ایم. خوانندگانی که به دانستن جزئیات هر ترجمه‌ای علاقمند باشند باید به صفحه‌های ۱۰۱ تا ۱۲۳ کتاب آمبروز جورج پاتر مراجعه کنند.

تعداد رباعیات	مترجم	سال
—	William Jones	۱۷۸۵ (۱)
۱۰۰	E. B. Cowell	۱۸۵۶ (۲)
۵	Ralph W. Emerson	۱۸۶۷ (۳)
۸	Hic et Ubique	۱۸۸۵ (۴)
—	E. H. Palmer	۱۸۸۷ (۵)
۱۱۰	The Earl of Dufferin	۱۸۸۷ (۶)
۱۷۷	Johnson Pasha	۱۸۸۷ (۷)
—	John Leslie Garner	۱۸۸۸ (۸)
—	General Sir Thomas Edward	۱۸۹۷ (۹)
۲۱۴	R. Le Gallienne	۱۸۹۷ (۱۰)
۳۷۳ (به‌نثر)	J. H. Mccarthy	۱۸۹۸ (۱۱)
—	Mrs H.M. Cadell	۱۸۹۹ (۱۲)
۲۰	George Milner	۱۸۹۹ (۱۳)
۲۳	Tinsley Pratt	۱۸۹۹ (۱۴)
(نثر از روی ترجمه نیکلا)	James B. Scott	۱۸۹۹ (۱۵)
۲۲	Edwin Kendall Cutter	۱۹۰۰ (۱۶)
۲۴	F. York Powell	۱۹۰۰ (۱۷)
—	Charles G. Blanden	۱۹۰۱ (۱۸)

بهایان ایران نوشته‌هایی به چاپ رسانیده است. مهدیقلی خان هدایت مخبر السلطنه در کتاب خاطرات و خطرات خود می‌گوید که هنگام اقامت در پاریس نامه‌ای از نیکلا دریافت داشته بود به این مضمون:

قربانت کردم به مفاد کل حزب بمالدیهم فرحون هر طایفه از طریقۀ خود دلشاد است. خود را در جاده مستقیم وسایرین را گمراه می‌داند و بسیار می‌شود کافر فرض می‌نمایند. این است که دوستدار نیز راضی شده‌ام با مسلمان مسلمان، با یهود یهود، با مجوس مجوس، با لامذهب لامذهب، با بامذهب بامذهب باشم تا کافرم نخوانند و از مجالست صاحبان طریقه بهره ببرم. این است که یکی از صاحبان دل (بهای) مرا از خود می‌داند و مختصر تمنائی از دوستدار کرده است و آن این است که عریضه او را تقدیم حضور حضرت تعالی‌نمایم. اگر چه از وظیفۀ دوستدار خارج بود ولی به ملاحظه این که مرا از خودشان بدانند و کافرم نخوانند مجبور شدم این مختصر تمنا را قبول کنم؛ لہذا عریضه او را دوستانه تقدیم و تمنا دارم در صورت امکان مرحمتی می‌ذول فرمائید. امضاء نیکلا

آنگاه خود هدایت باز می‌نویسد که هنگام اقامت وی در پاریس هم زمان با آمدن عباس افندی به آن شهر بود. بعضی از ایرانیها از او دیدن می‌کردند اما مخبر السلطنه راغب بدیدن وی نبود. بعدها وی از نیکلا پرسیده بود عباس افندی را چگونه آدمی دیده‌ای. نیکلا گفته است «مردی بسیار عامی از آن چه نوشته‌ام پشیمانم.» (ن.ک. به ص ۲۰۱ چاپ دوم.)

ترجمه نیکلا مشتمل بر ۴۶۴ رباعی است که منبع الهام چند تن دیگری از مترجمان رباعیات خیام گردیده است، از آن جمله فرانسیس دایسون Francis Dyson که ترجمه ۱۷۲ رباعی را به سال ۱۹۱۶ میلادی در شهر سیدنی در استرالیا به چاپ رسانید؛ و یاسی. ج. پیکرینگ C. J. Pickering که پنجاه رباعی از ترجمه‌های نیکلا را الگو ساخت

نعداد رباعیات	مترجم	سال
—	William Axton	۱۹۰۲ (۱۹)
۵۰۰	E. H. Whinfield	۱۹۰۳ (۲۰)
۵۷	R. C. & C. S. Tute	۱۹۰۵ (۲۱)
۱۱۰۰	Eben Francis Thompson	۱۹۰۶ (۲۲)
۱۲۲	George Roe	۱۹۰۶ (۲۳)
۶	William Stigand	۱۹۰۷ (۲۴)
۵۳	W.E.B. Whitta-Ker & Rex Lowenburg	۱۹۰۷ (۲۵)
—	E. Heron-Allen	۱۹۰۸ (۲۶)
۹۵	James A.N. Napier Martin	۱۹۰۸ (۲۷)
۱۵۸ (شعر نو)	Arthur B. Talbot	۱۹۰۸ (۲۸)
۵۲۹	Friench Simpson	۱۹۰۹ (۲۹)
—	Isaac Dooman	۱۹۱۱ (۳۰)
۱۵۸	John Pollen	۱۹۱۵ (۳۱)
۱۷۲	Francis Dyson	۱۹۱۶ (۳۲)
(از روی ترجمه فرانسوی نیکلا)		
۳۴۶	O. A. Shrubsole	۱۹۲۰ (۳۳)
—	Masud Ali Varesu	۱۹۲۲ (۳۴)
۳۹	Jamshedji E. Saklatwalla	۱۹۲۲ (۳۵)
۱۰۱	Thomas Wright	۱۹۲۵ (۳۶)
۱۶۰	T. H. Weir	۱۹۲۶ (۳۷)
۲۵۲	A. J. Arberry	۱۹۵۲ (۳۸)
۶۰	John Charles E. Bowen	۱۹۶۱ (۳۹)
۱۱۱	Robert Graves & Omar Alishah	۱۹۶۷ (۴۰)

علاوه بر آن چه گفته شد باید از چندین ترجمه بدون تاریخ نیز یاد شود که هر کدام در حد خود خالی از تأثیر نبوده است. مهمترین آن‌ها ترجمه ژ. ب. نیکلا J. B. Nicola کنسول دولت فرانسه در رشت است که نیازی به معرفی ندارد. این نیکلا درباره مازندران و فرقه بابیان و

ویا جیمس . بی . اسکات James B. Scott که به سال ۱۸۹۹ از روی ترجمه نیکلا رباعیات خیام را به نثر انگلیسی برگردانید و در لوس آن-جلس امریکا Los Angeles منتشر ساخت .

از دیگر ترجمه های بدون تاریخ پنج فقره را میتوان نام برد از این قرار:

۱- ترجمه ۱۶۰ رباعی بهمان وزن اصلی رباعی توسط ای . راجرز
A. Rogers

۲- ترجمه صدویک رباعی به نثر از ر . و . ویت نی R.W. Whitney که به طور خصوصی چاپ شده است .

۳- ترجمه ۱۵ رباعی توسط ویت لی استوکس Whitley Stokes که در کلکته به چاپ رسیده است .

۴- ترجمه دو رباعی دیگر خیام به همت پروفیسور رینولدالن نیکلسون ترجمان دفاتر پنجگانه مثنوی و گزیده ای از غزلیات دیوان کبیر .

۵- ترجمه یک رباعی مشهور خیام اثر طبع ف . آر . ماروین
F. R. Marvin

فصل هفتم

رازی در دل کوه پرو

در بیان احوال هنری رالین سون و کشف الفبای میخی

تحصیل در مدرسه نظام - خدمت در شرکت هند شرقی - سفر به بمبئی -
آشنائی با ملکم - سفر به تهران - مأموریت رالین سون در کرمانشاه -
دیدار از طاق بستان و کوه بیستون - رو نویسی از سنگ نبشته های داریوش
بزرگ - سپاسگزاری از مردی لایق - سفرهای رالین سون در مغرب ایران -
یادداشت های وی - سفر به مرو - کنسولگری بغداد - ترجمان شاه صاحبقران -
کشف راز خواندن خط میخی - ارزش پژوهش های هنری رالین سون .

که با همان کشتی به بمبئی میرفت ژنرال جان ملکم فرماندار جدید بمبئی بود. ضمن آن سفر ملکم جهان دیده که به استعداد وزیر کی رالین سون آگاهی یافت آن جوان تازه کار را به پشتیبانی خویش دلگرم و وی را به فرا گرفتن زبان فارسی تشویق کرد.

در محیط جدید رالین سون با علاقه و اشتیاق غربی شروع بکار کرد و در عرض پنج سال چنان به رموز و دقایق زبان و ادبیات فارسی و تاریخ ایران آشنا شده بود که ویرانه تنها مترجمی زبردست بلکه ایران شناسی بزرگ می‌شمردند. زبان دانی، آشنائی به رموز نظام و مهارت در سواری همه هنری رالین سون را شایسته خدمت در ارتش ایران میکرد و چون قرار شد که هیئتی مرکب از هشت تن افسران لایق و کاردان انگلیسی را برای آموزش سربازان ایرانی به تهران گسیل دارند رالین سون پیش از سایر داوطلبان نامزد چنین مأموریتی گردید. توقف کوتاه این افسران در شیراز مقدمه آشنائی رالین سون با سنگ نبشته های تخت جمشید بود. در آوریل ۱۸۳۳ م. (۱۲۴۹ هـ.) رالین سون و همراهانش در قصر گلستان تهران به حضور فتحعلیشاه باریافتند و اندکی بعد به انجام وظائف خویش مشغول شدند.

شانزده ماه پس از ورود هنری رالین سون بتهران، فتحعلیشاه قاجار در هفتاد و هفت سالگی در گذشت و نواده اش محمد میرزا تاج بر سر نهاد. رالین سون که تا آن تاریخ بواسطه فارسی دانی، کفایت و حسن خلق دوستانی فراوان پیدا کرده بود در دربار شاه جوان قاجار تقرب خاصی یافت و هنگامی که در ۱۲۵۱ هجری محمد شاه برادر کوچکش بهرام میرزا را به حکومت کرمانشاه گماشت از هنری رالین سون خواهش

(۱۸۹۵-۱۸۱۰)

در ۱۸۱۰ میلادی (۱۲۲۵ هـ.) همان سالی که ژنرال جان ملکم بسمت سفیر ویژه فرماندار کل هندوستان روبه ایران نهاد، و سرویلیام اوژلی در خانه میرزا ابوالحسن خان، سفیر ایران در لندن با کارمندان سفارت به فارسی سخن میگفت و با اشتیاق تمام در تدارک سفر به ایران بود هنری رالین سون^۱ چشم به جهان گشود. پدر هنری در آگسford اسب میپرورید و خانواده رالین سون مانند دیگر خانواده های طبقه میانه اجتماع انگلیس در سده نوزدهم به کامرانی و روزبهی خو گرفته بودند. هنری رالین سون پس از تحصیلات مقدماتی بدیورستان نظام فرستاده شد و هنوز هفده سال بیش نداشت که به خدمت شرکت هند شرقی درآمده عازم بمبئی گردید. سفر دریا از انگلیس به هندوستان دراز و فرصت هم نشینی و دانش اندوزی فراوان بود. از بخت خوش یکی از مسافرائی

کرد که بر سبیل رایزن نظامی و مشاور مخصوص بهرام میرزا به کرمانشاهان برود .

رالین سون در دوران اقامت سه ساله خود در کرمانشاه (۱۲۵۱ تا ۱۲۵۳ هـ.) علاوه بر انجام وظائف نظامی که آموزش افراد و افسران و توسازی فوجهای گردستان و لرستان بود با ذوق و عشق تمام به پژوهشی دست زد که انجامش بیست سال بدر از اکتشید و به سبب همین کار بزرگ نامش در شمار خاورشناسان مشهور آمد . از آغاز ورود به کرمانشاه وی دریافت که سنگ نبشته‌های طاق بستان و کوه بیستون صندوق بسیاری از رازهای تاریخ کهنسال ایران است. آن طاقهای بلند و باشکوه، تندیسهای برجسته و زنده، نقش‌های اسبان و پرندگان، سازهای موسیقی همه یادآور دوران درخشانی بود که رالین سون در باره اش فراوان خوانده و شنیده بود . شناخت این مظاهر هنری دوره‌های هخامنشی، اشکانی و ساسانی بی هیچ رفح و کوششی میسر بود؛ اما هیچ کس تا آن زمان موفق نشده بود بطور قطع و یقین رمز آن خطوط موزون و پیچیده را پیدا کند . پنجاه و هفت سال پیش از سفر رالین سون آبه بوشان، کشیشی عیسوی از سنگ نبشته‌های طاق بستان قالب گرفته و رونوشتی برداشته بود؛ اما هنوز در چهارمین دهه سده نوزدهم هیچ کس مدعی نبود که موفق به کشف این راز بزرگ شده باشد . رالین سون باشکیبائی و پشتکاری ستودنی از تمامی سنگ نبشته‌های طاق بستان رونوشت برداشت و پس از آن که کارش در آن ناحیه پایان یافت از نیمه سال ۱۲۵۲ هجری متوجه کننده کاریها و سنگ نبشته‌های مفصل کوه بیستون گردید .

آنان که به کرمانشاه سفر کرده اند می دانند که طاق بستان و بیستون

هر دو در شمار تفرجگاههای جالب و تاریخی است . طبق شواهد موجود از نخستین دوره‌های باستانی تاریخ ایران پادشاهان برای گردش و تفریح متوجه این ناحیه میشدند و گاهی از سر تفنن یادگاریهایی چون طاقهای بلند و باشکوه، مزین به پیکره‌های سنگی یا سنگ نبشته‌هایی که حکایت از کشورگشائیها و پیروزیهای آنها میکرد در دل کوه برجا مینهادند . از این پیکره‌ها و سنگ نبشته‌ها چند نمونه در دامان کوه پرو واقع در یک فرسنگی شمال شرقی کرمانشاه دیده میشود که مراسم تاجگذاری اردشیر دوم پسر هر مزدوم، و دو پادشاه مشهور ساسانی : شاپور بزرگ (شاپور دوم) و پسرش شاپور سوم را نشان میدهد. در میان ایوانهای بلند و با ابهتی که بدست هنرمندان عهد ساسانی در طاق بستان تراشیده شده هنوز پیکره شبدهیز اسب خسر و پرویز، سلاحهای آندوره، مجلس شکار پادشاه و تندیس چند دوشیزه چنگی که سوار بر قایق و بدنبال پادشاه بر روی برکه‌ای روانند بچشم میخورد.

بفاصله چهار فرسنگ دورتر از این ناحیه، کوه طاق بستان به کوه بیستون می پیوندد که ظاهراً در دوره هخامنشی و اشکانی دارای همان اهمیتی بوده است که طاق بستان در دوره ساسانی داشته است . از یادگارهای دوره فرمانروائی پادشاهان اشکانی دو نقش برجسته در کوهپایه‌های بیستون دیده میشود که یکی داستان نیایش چهار تن از بزرگان در برابر مهر داد دوم و دیگری داستان پیروزی گودرز پادشاه اشکانی بر حریفی زورمند است . اما مهمترین سنگ نبشته‌های کوه بیستون داستان پیروزیهای داریوش بزرگ به سه خط میخی، عیلامی و آشوری است . رونویسی از این سنگ نبشته‌ها که بیش

از سی متر از سطح زمین بلندتر است برای محققان دقیق و وسواسی چون هنری رالین سون خالی از اشکال نبود. با وجود همه دشواریها، از آن جمله پافشاری و مقاومت در برابر عوامل نامساعد جوی، کار در عرض چندین سال به پایان رسید و نخستین رونوشت صحیح و دقیق از سنگ نبشته‌های بیستون تهیه گردید؛ اما این همه در برابر دشواریهای خواندن خط میخی ناچیز بود زیرا چندین سال نیز طول کشید تا رالین سون توانست با خواندن پنجاه نام در این سنگ نبشته‌ها درستی یا نادرستی نحوه کار دانشمندان پیشین را روشن سازد. پژوهشهای رالین سون در پیدا کردن کلید خط میخی، راه را برای خواندن دومین خط سنگ نبشته‌های داریوش بزرگ هموار ساخت چنانکه تا ده سال پس از آن تاریخ بروی و بعضی از محققان زبان شناس حتم بود که خط دوم سنگ نبشته‌ها خطی هجائی از زبان عیلامی یا زبان شوشی جدید است.

با آنکه سفرها و تحقیقات رالین سون در زمینه جغرافیای تاریخی قرین کامیابی و بسیار درخشان بود اما بی‌شک بزرگترین توفیق وی را باید رونویسی و خواندن سنگ نبشته‌های میخی یا پارسی باستانی داریوش بزرگ در کوه بیستون دانست. خود رالین سون مکرر در محافل علمی لندن مؤکداً اظهار داشته بود که هیچ چیز را در زندگی بمانند رونویسی و خواندن آن سنگ نبشته‌ها جالب نیافته بود. * (۱) درجه علاقه و میزان پشتکار رالین سون را از آنجا باید قیاس گرفت که در سال ۱۸۴۳ م. (۱۲۵۹ هـ.) یعنی هشت سال پس از نخستین دیدارش از کرمانشاهان اداره کنسولگری انگلیس در بغداد را صرفاً از آن جهت قبول کرد که با بیستون چندان فاصله‌ای نداشت و میتوانست چند ماه از سال را با

فراغ بال در نزدیکی سنگ نبشته‌های داریوش بگذراند. سرانجام در ۱۸۵۰ م. رالین سون متن کامل آن سنگ نبشته‌ها را به همراهی ترجمه و تفسیری جامع به لندن فرستاد و تمامی نوشته‌های وی در دو جلد به عنوان ضمیمه مجله انجمن شاهی آسیائی لندن در خلال ۱۸۵۰ و ۱۸۵۳ م. به چاپ رسید.

از رویدادهای جالب دوران سه ساله اقامت هنری رالین سون در کرمانشاه بر گزار ساختن جشن پنجاهمین سالگرد ملکه ویکتوریا بود. این جشن که بدون دستور مقامات دولتی و راهنمایی سران حکومت، از طرف گروهی از اعیان، خوانین و بازرگانان کرمانشاه تشکیل گردید نموداری از قدرشناسی و سپاسگزاری مردم کرمانشاه از زحمات هنری رالین سون و سایر افسران برازنده و لایقی بود که با کمال از خود گذشته‌گی در ایران بخدمت مشغول بودند. چندتن از جهانگردان انگلیسی و از آنجمله لرد کرن، نوشته‌اند که بازرگانان و صرافان و حتی کاسبان کرمانشاه به رهبری حاجی آقا حسن و کیل الدوله، یکی از اعیان مشهور محل، تمامی دکانها، کوچه‌ها، بازارها و میدانهای شهر کرمانشاه را چراغانی و آذین‌بندی کردند. چندان چراغ و شمع در کرمانشاه افروخته شده بود که به گفته شاهدی عینی شهرمانند روز روشن مینمود. هزاران هزار شمع‌های کافوری، هر کدام بلندتر از قد آدمی در شمعدانهای برنجی روشن و از درختان بید واقافی و چنار آویزان شده بود. همه جا چراغ و شمع و فانوس رنگی بچشم میخورد؛ تمامی معا بر شهر را گل و گلاب افشان کرده بودند و بر سر هر گذری شیرینی و آجیل و نقل به کودکان و سکه‌های نقره به مستمندان میدادند. خاطره خوش این جشن بزرگ هنوز از خلال صفحات

سفر نامه های مردانی که در عهد محمد شاه و ناصر الدین شاه از ایران گذر کرده اند شاهد بارزی بر حق شناسی بی ریای ملت ایران است. * (۲)

بهر تقدیر در خلال هفت سالی که رالین سون در نقاط مختلف ایران سرگرم انجام وظائف و مأموریت های نظامی خویش بود علاوه بر رونویسی از سنگ نبشته های طاقستان و بیستون به یک رشته مسافر تهائی نیز مبادرت جست. بی شک حاصل مشاهدات، کاوشها و بررسیهای جغرافیائی وی که بشکل یک سلسله مقالات مفصل و پرمغزی در مجله انجمن شاهی جغرافیائی لندن منتشر گردید منبع اطلاعات مغتنمی را از برای دانش پژوهان دوره های بعدی فراهم ساخت. نخستین سفر وی در سال ۱۸۳۶ م (۱۲۵۲ هـ) از زهاب در کوهپایه های زاگروس تا خوزستان و از آنجا تا لرستان و بالاخره کرمانشاه بود که جزئیات آن طی مقاله مفصلی سه سال بعد در مجله انجمن جغرافیائی لندن بچاپ رسید. * (۳) دو سال بعد به خواهش انجمن مزبور، رالین سون خط سیر درازتر و دشوارتری را انتخاب کرد. در این سفر دومی که در خزان ۱۲۵۴ هجری (اکتبر ۱۸۳۸ م) صورت گرفت رالین سون از تبریز متوجه کردستان و سپس خرابه های تخت سلیمان گردید و سپس از راه زنجان و طارم خود را به گیلان رسانید. ضمیمه این سفر نامه یادداشت جامع و دقیقی درباره محل واقعی اکتباتان اتر و پاتنی^۱ بود که در نخستین شماره مجله انجمن شاهی جغرافیائی لندن به سال ۱۸۴۰ چاپ شد و به پاداش این تحقیقات ارزنده مدال طلای انجمن یاد شده به رالین سون تعلق گرفت. * (۴)

یادداشت های سفر کردستان رالین سون حاوی جالب ترین اطلاعات

جغرافیائی و تاریخی در باره منازل سر راه از آن جمله بناب ناحیه، شیشوان، اشنویه، گوغان و دهخوارقان (آذرشهر فعلی) است. در این یادداشتها وی به تفصیل تمام از کوششهای ملک قاسم میرزا، یکی از پسران فتحعلیشاه در تبدیل شیشوان به يك «شهر نمونه» سخن میگوید. * (۵) در مبحث اشنویه رالین سون پیشینه تاریخی یکی از کهن-سالتین کوچ نشین های عیسوی ایران و سیر تحول و نهضت عیسوی را در آذربایجان بیان میکند؛ اما از باقی مطالبش پیداست که مانند همیشه دلش درگرو سنگ نبشته های میخی بوده است. وی در چند مورد بیان میکند که چگونه با زحمات فراوان درهوائی به غایت سرد خود را پیای سنگ نبشته های میخی میرساند و با کمال تأسف مشاهده میکند که «گذشت زمان و باد و باران بسیاری از نقوش و خطوط میخی را از روی سنگها سترده بود.» * (۶)

در اوایل نیمه دوم سده نوزدهم، موقعیت حساس ایران و اوضاع متزلزل افغانستان ناظر هوشیار و واقع بینی چون رالین سون را نسبت به هرگونه اقدام کارگزاران دولت روسیه مشکوک و بدگمان میساخت. به همین سبب وی درپاره ای از نوشته های خویش نظر به «عملیات نظامی آینده» دارد. از این گونه است ملاحظاتی که در باره جغرافیای محمره یادداشت های درباره جغرافیای جنوب ایران، یادداشت های درباره سیستان و مقاله دقیق و مفصلش زیر عنوان راه مرو^۱ مشهور است که یکبار هنری رالین سون ۱۱۶۰ کیلومتر مسافت را از افغانستان تا تهران سواره در عرض ۱۵۰ ساعت پیمود تا وزیر مختار انگلیس را از حضور و یکوویچ^۲

جاسوس روسی درهرات آگاه سازد. * (۷) هنگامی که کتاب معروف رالین سون زیر عنوان انگلستان و روسیه در شرق^۱ منتشر گردید نظریات بی پروا و پیشگوئیهای دقیق و وحشتناکش در باره دیپلوماسی آسیای میانه محافل سیاسی لندن را مبهوت و وحشت زده ساخت. نمونه‌های از پیشگوئیهای دقیق رالین سون از مقایسه میان نوشته‌های وی در مقاله «سفر به مرو» و رویدادهای پس از آن بخوبی آشکار میشود. به عقیده رالین سون چون دره گز پایگاه طبیعی مناسبی برای ارتباط میان مرو و شهرهای آسیای مرکزی بود روسها دیر یا زود، بحکم ضرورت یکی از نقاط آن دره را برسیل قرارگاه نیروهای نظامی خویش ضبط میکردند. * (۸) در حدود پنج سال پس از انتشار مقاله رالین سون، سر بازان روسی به بهانه تنبیه ترکمانان متجاوز، شهر کهنه سرخس را که در کرانه راست تجن قرار داشت متصرف شدند و بدین سان پیشگوئی رالین سون واقعیت پیدا کرد (۱۳۰۱ ه. ش.).

در حالی که هنری رالین سون به انجام وظائف کنسولی خود در بغداد سرگرم بود بنا بخواش موزه بریتانیا نیمی از رونوشت متون میخی را که هنری لایارد^۲ ضمن مسافرتهای خود در ایران گرد آورده بود برای چاپ پرداخته نمود، و پس از بازگشت به انگلستان آنها را بدستیاری سه تن از محققان انگلیسی: ادوین ناریس^۳، جورج اسمیت^۴ و تی جی پینچس^۵ زیر عنوان شش مجلد از متون سنگ نبشته‌های میخی آسیای

1- England And Russia In The East

2- Henry Layard

3- Edwin Norris

4- George Smith

5- T. G. Pinches

غربی بچاپ رسانید.

در سال ۱۸۴۹ م. (۱۲۶۶ ه. ش.) هنگامی که رالین سون به انگلستان بازگشت تمامی محافل علمی وی را بزرگترین محقق زبان میخی می شناختند. مسئولان موزه بریتانیا مبلغ سه هزار لیره در اختیار وی گذاشتند تا کار کاوشهای ناحیه بابل و نینوا را بیابان رساند. حفاریات وی که طبق اصول علمی، توأم با دقت و پشتکار غربی بود موزه بریتانیا را صاحب مقدار زیادی اشیاء عتیقه نمود. رالین سون شش سال پس از حفاریات بابل از مقام کنسولی استعفا داد، و سال بعد به پاداش خدماتی که ایفا کرده بود بدریافت عنوان اشرافی نایت هوود نایل آمد.

در سال ۱۸۵۹ (۱۲۷۶ ه. ش.) اندکی پس از آنکه رالین سون بنماینده گی پارلمان انتخاب شده بود از طرف دولت بریتانیا به سمت وزیر مختار تهران اعزام گردید. بی گفتگو دانشمند عالیقدری را باین سمت گماردن خبط بود. اندکی پس از آمدن بتهران، رالین سون محقق متوجه شد که پس از سالیان دراز بررسی، کاوش، و پژوهش، انجام وظائف وزیر مختاری دون شأن علمی وی است و بهمین سبب از آن مقام استعفا داد؛ اما رابطه اش با زبان فارسی، تحقیق در متون میخی و تاریخ و جغرافیای ایران قطع نگردید * (۹) بعلاوه در دو نوبت یعنی سالهای ۱۸۷۳ م. (۱۲۹۰ ه. ش.) و ۱۸۸۹ م. (۱۳۰۷ ه. ش.) که ناصرالدین شاه قاجار به انگلستان آمد، رالین سون ندیم و مهماندار رسمی و مترجم وی بود. در سال ۱۸۸۹ هنگامی که ناصرالدین شاه قاجار را به تماشای صنایع گوناگون شهر منچستر بردند شهر دارمنچستر بمنظور بزرگداشت شاه قاجار میهمانی باشکوهی ترتیب داد که در آن ناصرالدین شاه بیاخته

نطقی ایراد کرد و سپس از رالین سون خواهش نمود که آن نطق را بزبان انگلیسی ترجمه کند. جالب است که ناصرالدین شاه در آن نطق پس از ستودن ترقی صنایع انگلستان مرده میداد که پس از بازگشت بایران دست به یک سلسله اصلاحاتی اساسی خواهد زد!

رویدادهای بیست ساله آخر عمر هنری رالین سون داستان حق-شناسی و قدردانی از زحمات کسی است که بیشک بیشتر دوران زندگی خود را صرف تحقیق و تتبع درباره تاریخ و جغرافیای ایران کرده بود. در تمام این بیست سال وی ریاست کل موزه بریتانیا را که بزرگترین گنجینه تاریخ تمدن جهان است بر عهده داشت. رالین سون نزدیک به پایان عمر خویش بدریافت لقب بارونت که یکی از عالیترین درجات اشرافی انگلیس است مقنن گردید. وی از رؤسای نامدار و بی‌همتای انجمن شاهی آسیائی لندن، انجمن شاهی جغرافیائی انگلستان و بالاخره در سال ۱۸۷۴ م. رئیس کنگره خاورشناسی لندن بود. سه دانشگاه بزرگ اگسفورد، کمبریج و ادنبرگ بزرگترین درجات علمی خود را با احترام تمام به وی تقدیم کردند و آکادمیهای علوم فرانسه و وین مراتب سپاسگزاری خود را با پذیرش رالین سون به عنوان عضو افتخاری دائمی ابراز داشتند و دولت ایران با اعطای نشان شیر و خورشید درجهٔ یک از زحمات آن محقق بزرگ قدردانی کرد.

در پایان سخن تکرار این نکته بی‌مورد نیست که به برکت توفیق رالین سون در پیدا کردن کلید خط میخی و خواندن سنگ نبشته‌های کوه بیستون بسیاری از نکته‌های تاریک تاریخ هخامنشی روشن گردید. مهمتر از همه، مورخان جدید بر حقایق چون وسعت و مرزهای کشور شاهنشاهی

داریوش بزرگ (۵۲۱ تا ۴۸۵ پیش از میلاد) دست یافتند، و خستو شدند که آن پادشاه مردی خردمند، دادگستر، کاردان، بلند همت، منصف، رعیت‌نواز و بسیار پای بند آئین زرتشت بوده است. در زمینه کشف خواندن خط میخی، صرف نظر از رالین سون، چند تنی از دانشمندان عهد، مانند ویلسون^۱ و محقق آلمانی گروتفند^۲ نیز تلاش فراوان نمودند؛ اما تا جایی که موضوع رونویسی و خواندن سنگ نبشته‌های بیستون مطرح است هنری رالین سون را باید پیشگامی دانست که ادعایش مورد تأیید و تصدیق همه دانشمندان آلمانی واقع شد. چنان که محقق فرانسوی هانری کوردیه^۳ اندکی پس از درگذشت رالین سون نوشت: «نبوغ وی دریافتن کلید و ترجمه سنگ نبشته‌های میخی یکی از کامیابیهای بسیار نادر مردانی است که گام در میدان تحقیق و تتبع نهاده‌اند.» * (۱۰)

1- Wilson 2- Grotefend
3- H. Cordier